اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 بحث و تحصیل:

 قد ذهب بعض الناس إلی نفی الأجزاء العقیله فی البسائط و أرجعها الی اللوازم

 ایشان در این بحث اشكالی را از بعضی اشخاص مطرح می‌كنند در این كه: به طور كلی مساله جنس و فصل در مركبات راه دارد و حقایقی كه این ها جنبه اشتراك و امتیاز دارند، باید مركبات خارجیه باشند گرچه به حسب ظاهر ما آن ها را متحد در اعیان بدانیم، ولیكن اصل و ریشه آن ها مركب از جنس و فصل است یعنی همان یك ماده مشترك و صورت متمایزه.

 دلیل بر این مساله هم همین قاعده كلی است كه هرچیزی كه انتزاع می‌شود از یك امر دیگر، باید در آن شیء حضور داشته باشد و یك شیء به لحاظ واحد از امور متمایزه غیرقابل انتزاع است و همین‌طور عكسش: امور متمایزه از یك امر واحد به لحاظ امر واحد غیرقابل انتزاع است.

 البته این قاعده صحیح است این قاعده عقلی است كه این مساله صحیح است وما در این مطلب استفاده‌ای كه در مبحث مرتبه هو هویت و عدم انتزاع امر زائد بر او می‌كنیم این را در آن جا هم می‌توانیم مورد استفاده قرار بدهیم و در هر قضیه‌ای این مساله مُطَّرِد و شایع است.

 بنابراین اگر جنسیت و فصلیت را حتی به نحو ابهام بخواهیم از یك ماهیتی انتزاع كنیم، لازمه آن ماهیت تركیب است كه به لحاظ امر مشترك جنس را و به لحاظ امر مختص آن فصل را (گرچه فصل مبهم باشد) بشود انتزاع كرد این اصل و مبنای برای انتزاع جنس و فصل در حقایق مركبة خارجیه است.

 اشكالی كه در این جا پیدا می‌شود نسبت به بسائط است در مورد بسائط مثل كِیف، الوان و امثال ذلك چطور ما می‌توانیم جنس وفصل را انتزاع كنیم، لذا این جا ما باید قائل به نفی اجزاء عقلیه بشویم یعنی جزء عقلی (كه همان جنس و فصل است) در این جا راه ندارد زیرا هر جزئی را كه ما بخواهیم به عنوان جنس برای عین خارجی قرار بدهیم باید در آن انتخاب تركب وجود داشته باشد در حالی كه بسائط از اسم خودش هم پیداست كه بسیط دارای تركب نیست. پس بنابراین باید به دنبال چاره بگردیم و فرقی را كه بین این بسائط پیدا می‌كنیم. و همین‌طور اشتراكی را كه بین آن ها ملاحظه می‌كنیم بر اساس لوازم اوست نه بر اساس خود ماهیت و ذات او جنس و فصل انتزاع می‌شود، نگاه به آن لازم می‌كنیم آن جنبه لوازمی كه مترتب بر اوست به خاطر آن لوازم ما جنس و فصل را فرض كنید در لون ابیض با لون اسود (آن لازمه‌اش كه قابض بصریت بودن است) آن را ما فصل می‌گیریم. مثلا سواد البته در مورد قابض بصر یعنی چشم در سیاهی حالت خاصی به خود می‌گیرد این نه بعنوان باز شدن مردمك، چون در مردمك چشم (كه همان قرنیه است) این برعكس است در صورتی كه تابش نور زیاد باشد، این به خاطر تنظیم و بالانسی كه نسبت به انعكاس نور در شبكیه می‌كند باید جمع بشود ونور كمی وارد شبكیه چشم بشود اگر این سیاه و كدر باشد طبعاً انعكاس نور كمتر خواهد بود و این باز می‌شود. این قرنیه مثل پرده دیافراگم می‌ماند كه در این وسایل عكاسی كارش تنظیم نور است كه نور زیاد باعث خراب شدن و نور كم هم باعث دیده نشدن آن تصویر نشود، ولی خب دأب علما بر این بوده كه سواد را قابض بصر می‌دانستند. قبض در این جا به معنای گرفتگی است، نه به معنای تنگ شدن، بلكه به معنای آن حالت خاصی است كه انسان وقتی به چیز سیاه نگاه می‌كند یك مقدار خودش در واقع گرفته می‌شود خودش در واقع خوشش نمی‌آید. یا این كه سفید باشد انبساط پیدا می‌كند در مورد نور و این‌ها.

 لذا شب شما می‌بینید مردمك چشم (قرنیه) بازتر است، یا این كه می‌خواهید خودتان را امتحان كنید در یك جای تاریك چشمتان را ببندید یك مرتبه باز كنید دستتان را كنار بزنید و در آیینه ببینید كه چقدر قرنیه باز شده و انعطاف پیدا كرده.

 و به همین جهت حتی خود سلولهای شبكیه هم فرق می‌كند، در سلول شبكیه سلول شب سلولهای استوانه‌ای است كه نور بیشتر بتواند روی سطح اعلای آن استوانه انعكاس پیدا كند، سلولهای كه در روز هستند و نور و تصویر را می‌بینند سلولهای مخروطی هستند كه نور كمتری روی آن سطح مخروط بتواند انعكاس داشته باشد و بتواند پخش كند، لذا می‌گویند در موقع غروب آفتاب مطالعه نكنید، مطالعه و درس خواندن در موقع غروب آفتاب صحیح نیست زیرا در این هنگام سلولهای استوانه‌ای در حال تغییر به سلولهای مخروطی است و این باعث می‌شود كه به چشم (در این هنگام كه دارد تكلیف و وظیفه خودش را برمی‌گرداند) فشار وارد شود و نباید مطالعه كرد كه باعث اختلال می‌شود.

 البته در سابق این را قبول نداشتند ولی امروزه در چشم‌پزشكی این مساله اثبات شده كه باعث به‌هم‌خوردن نظم چشم و بیماری‌هایی خواهد شد و یك مقدار از ضعف چشم به خاطر این مساله است، تقریبا از حدود یك ساعت غروب به بعد تا وقتی كه كاملا چشم آن تكلیف انتقال فعل و انفعال سلولهای مخروطی را به استوانه‌ای بخواهد انجام بدهد، در یك چنین فاصله‌ای مطالعه كردن به چشم فشار می‌آورد.

 در مورد قابض بصریت در اینجا آن چه را كه لازمه لون است بیان شده والا قابض بصر بودن و قائم بصر بودن و امثال ذلك دخالتی در ماهیت شیء ندارد. فرض كنید می‌گوییم آقای فلانی كیست؟ می‌گوییم آقای فلانی كسی است كه وقتی راه می‌رود صدای تق‌تق پایش تا آن طرف شنیده می‌شود، خب این راه رفتن كه به شخص كار ندارد یعنی ذاتیات را تشكیل نمی‌دهد این یا به كیفیت راه رفتنش و بدنش و هیكلش مربوط می‌شود كه این جزء لوازم است یا این كه صدای تق‌تق می‌كند كه همه بشنوند كه فلان شخص الان دارد حركت می‌كند راه می‌رود! این هم خودش یك نوع اظهار وجود است! اظهار وجود كه حتما نباید ...

 در مورد كیفیت راه رفتن یك روایتی است از پیغمبر صلی‌اللَه‌علیه‌وآله كه می‌فرماید ... اصلا عجیب است كه چه طور تمام روایاتی كه ما نگاه می‌كنیم تمام آیات قرآن اصلا همه در راستای حقیقت توحید پایه‌گذاری شده شما پیدا نمی‌كنید اخبار، احادیث، قوانین، مبانی كه اینها جدای از این راستا برای خودش باشد، مثلا فرض كنید فلان حكم در اسلام این خصوصیت را دارد و فلان حكم هم برای خودش، نه، این دوتا به هم مربوط است.

 یكی از مسائل بسیار مهمی كه امروزه مطرح است و ما انشاءاللَه باید در كتاب ارتداد در اسلام به طور مبسوط به آن بحث بپردازیم این است كه توجه كردن به یك قانون بدون ملاحظه قانون دیگر صحیح نیست، مثلا فرض كنید شما می‌آیید این دیوار را رنگ می‌كنید حالا اگر شما بهترین نقاش را هم بیاورید برای این كه این دیوار را رنگ كند خود خبرویت آن نقاش و ملوِّن به تنهایی كفایت نمی‌كند برای این لون و رنگی كه بر این جدار و حائل كشیده شده است مگر این كه زیرسازی آن جَس و گچی كه در این جا استفاده شده است هوای این جا، مرطوبیتش، هوای خشك بودنش، میزان استحكامش، آیا وضعیت، وضعیتی است كه مثلا استقرار دارد؟ یا این كه در معرض زلزله و لرزش بوده؟ افرادی كه در این جا می‌آیند و می‌روند فرض كنید ممكن است یك فضا، فضای ساده‌ای باشد، یك فضا، فضای آلوده‌ای باشد، افرادی كه در این جا هستند همه سیگاری هستند و خوب این سیگار تأثیر دارد تمام این مسائل را من حیث‌المجموع باید ملاحظه كرد آن وقت باید گفت فلان كس را كه می‌آورید و با او پیمانكاری و قرارداد می‌بندید برای این كه این دیوار را رنگ بكند چقدر باید از او بگیرید و چه نحوه باید تحویل بدهد.

 حالا آن بیچاره اگر آمد پدر خودش را درآورد ولی این گچی كه پشت این هست این گچ مستعدی نیست، خب بعد از پانزده روز طبله می‌كند و خراب می‌شود شما دیگر نباید دست این را بگیرید این می‌گوید من كار خودم را كردم و زحمت خودم را كشیدم این گچ خراب است یا در اثر زلزله تمام رنگ شما ترك خورد خب اگر ترك خورد به من چه ارتباطی دارد؟ یا این كه فرض كنید در این جا افراد سیگاری و ... و اینگونه افراد رفت و آمد دارند رنگ را خراب كرده. ببینید در یك قضیه و مساله چه طور مسائل و جهات مختلف دخالت دارند برای این كه یك لون صحیح در اینجا انجام بشود.

 آن وقت ما می‌آییم همین مسائل اسلام را هركدام را جدای از دیگری مورد دقت قرار می‌دهیم خب آن اسلامی كه آمده این قوانین را یكی‌یكی وضع و جعل كرده این قوانین همه در یك قالبِ ریشه‌ای نظم نظام حكومتی و اجتماعی اسلام و تربیتی قرار گرفته نه این كه هركدام از این قانون در جای خودش برای خودش جدای از دیگری بدون این كه اصلا هیچ گونه ارتباطی با دیگری داشته باشد مورد توجه قرار بگیرد! این اصلا معنا ندارد.

 به طور كلی در همه‌جای دنیا همین است وقتی یك قانون یا قوانینی وضع می‌شود با توجه به فرهنگ آن جامعه و خصوصیات و ساختارهای كه در آن جامعه مستقر و برقرار است، قانون هم بر طبق همان وضع قرار داده می‌شود.

 نظام قانون‌گذاری در اسلام بر اساس توحید است این نظام نظام قانون است لذا در مسائل قصاص، نظام توحیدی باید بیاید در مسائل تجاری نظام توحیدی باید بیاید در مسائل فرض بكنید اخلاقی آن نظام توحیدی باید بیاید همه این ها در یك نظام توحیدی قرار می‌گیرد و بر آن اساس شكل و پایه می‌گیرد. این جاست كه هیچ‌كس در نظام تضمین اسلامی نمی‌تواند خودش را طلب‌كار احساس كند كه من طلبكارم، چرا؟ چون نظام نظام واحد است وقتی نظام واحد شد همه خودشان را راجع به این نظام بدهكار احساس می‌كنند بدهكار از نقطةنظر تأدیة خواست‌های این مجموعه.

 خیلی این مساله حساسی است، من در یك جا دیدم مرحوم علامه طباطبایی رحمی‌اللَه علیه نسبت به این قضیه یك اشاره‌ای داشتند كه البته آن یك بحث كلی است كه ایشان در مورد مساله اصالت اجتماع و اصالت فرد مطرح می‌كنند كه ما نسبت به آن بحث، نظر داریم ولكن نسبت به خود اصل و پایه قضیه و شیرازه مساله كه همه اینها برمی‌گردد به یك نظام توحیدی كه هیچ كس در آن نظام توحیدی خودش را طلب‌كار احساس نمی‌كند كه طلب دارد، خود این باید اخذ كند باید بگیرد خود را همه بدهكار نسبت به این جریان احساس می‌كنند هركسی نسبت به خودش و سهم خودش می‌تواند جارو بكشد باید جارویش را بكشد این می‌تواند فلان بار را بردارد باید بردارد آن می‌تواند آن جا كاری را انجام بدهد و این هم می‌تواند درسش را بدهد و این هم منبرش را برود یك نظام و یك جهت در كل نظام تقنین اسلامی وجود دارد این یك مطلبی است كه همه ازآن غفلت كردند و به واسطه این غفلت هرجا را دست می‌گذاری یك مشكل پیدا می‌شود در نظام خانوادگی، در نظام تجاری، در روابط و در نظام سیاسی، مشكل پیدا می‌شود همه این اشكالاتی كه پیدا می‌شود به خاطر این است كه آن قضیه توحیدی و آن مساله و نظام توحیدی در این جا فراموش شده، هی ما می‌خواهیم شاخه‌ها را درست كنیم در حالتی كه اصل مساله اشكال دارد و این ریشه به طور كلی تغییر پیدا خواهد كرد، چه شخصی می‌خواهد متعهد این نظام باشد؟ اصلا این مساله به آن جا برمی‌گردد، چه افرادی بایستی متعهد باشند چه خصوصیاتی باید در این افراد و اشخاص و سیستم وجود داشته باشد تا این كه این نظام توحیدی بتواند شكل بگیرد و آن واقعه خودش را داشته باشد.

 من یك مثالی برای شما بزنم در همین نظام تربیتی عرفا، همین قضیه را ما بیائیم مطرح كنیم، این نظام تربیتی شرط اولش چیست؟ این است كه آن شخصی كه این نظام را بدست می‌گیرد خودش ولی الهی باشد حالا اگر به جای ولی الهی یك چغندر فروش بیاید این نظام را بدست بگیرد چه می‌شود؟ هیچی به سیاه می‌گوید سفید به سفید می‌گوید سیاه به هندوانه می‌گوید گلابی به گلابی می‌گوید قطار راه‌آهن، اصلا مسئله هیچ ربطی و ارتباطی به همدیگر ندارد به جای این كه به این شخص بگوید این كار را نكن می‌گوید بكن، به جای این كه به این بگوید بكن می‌گوید نكن، مساله ما و اشكال ما در آن موقع در زمان مرحوم آقا این بود می‌گفتیم كه بابا اصل اولی در یك نظام به اصطلاح اداری و یك جمع، قابلیت آن فرد منظِّم است. خب این قابلیت را چه طوری اثبات می‌كنید؟ چطور باید این قابلیت اثبات بشود؟ همین طوری كه نمی‌شود جور در نمی‌آید بنده بیایم عین آقای شیخ بهایی كه خواست برود یكی را پیدا كرد گفت یك پتو به كله‌ات بپیچ و كاریت نباشد یارو یك پتو پیچید به كله‌اش آمدند گفتند این اول عالم اصفهان است، عبا برایش گرفت و یكی از این بطانه‌ها لوله كرد دور سرش و وارد دستگاه شدند یارو آمد تا ازش یك سوال بكند، همه بلند شدند این علمایی كه تا حالا دیدیم عمامه‌شان این قدری بود حالا این كه یك پتو پیچیده لابد خیلی تا ثریاست. (آمد پیش شیخ انصاری از شوشتر آمد حالا شیخ می‌دانست یا نه ازش یك سوال كرد گفت نَدُونُم شوشتری‌ها نمی‌دانم را می‌گویند ندونم، دوباره یك سوال دیگر كرد گفت ندونم یك دفعه گفت پس این عمامه را برای چی سرت گذاشتی؟ گفت این عمامه برای این چیزهایی است كه دونم و برای آن چیزهایی كه ندونم عمامه باید به عرش برسد!) این هم یك عمامه پتو، پتو را كرده بود عمامه تا حالا این كار را نكردید؟ حالا بكنید در خانه ببینید چه طوری می‌شود، یك عكس هم از خودتان بگیرید (آن وقت ببینید كه شما به من می‌خندید، بنده می‌دانم چه طوری می‌شود اطلاع دارم) گفت اگر سوال كردند بگو این شاگرد من بلد است، آن ها سوال می‌كردند شیخ بهایی جواب می‌داد [گفتند:] این شاگردش كه این است و از فرش و عرش هرچه بپرسیم [جواب می دهد] دیگر خود این چه خبر است؟! خب بالاخره یك روزی این پتوها خودش را نشان می‌دهد كه این عمامه است یا پتو؟

 نشان می‌دهد یك روزی، قضیه معلوم می‌شود بله قضیه مشخص می‌شود و آدم باید به فكر آن روز باشد به فكر آن روزی كه دو روزی بتواند سر مردم را گرم كند خیلی این مساله عجیب است!! پیغمبر صلی‌اللَه‌علیه‌وآله می‌فرمایند: كه ان الملائکه تلعن رجلًا یمشی و خلفه خصف النعال ملائكه لعنت می‌كنند كسی را كه حركت كند، راه برود و هی این طرف و آن طرفش خفق النعال باشد، پاها بخورد به زمین، حركت بكنند، دیدید بعضی‌ها راه كه می‌روند حتما بایستی ده‌تا، پانزده‌تا، هفت‌تا، هشت‌تا باشند پشت‌سر هم تاق و توق كه این هیمنه بیشتر بشود! جلال، ابّهت و شكوه بیشتر بشود! تنهایی اگر در خیابان راه بروند، در پیاده‌رو راه بروند این مخل است، مخل به شؤونات است! حتما بایستی یك جایی كه می‌روند یك هفت‌هشت‌تایی با آن ها بروند!

 مرحوم آقا در زمان سابق، وقتی یك نفر از این گونه افراد (مثلا افراد دولتی) می‌آمد پیش ایشان و می‌خواست یك وقتی بگیرد، ایشان وقت نمی‌دادند گاهی اتفاق می‌افتد به من می‌گفتند: بگو فقط تنها بیاید، این مساله خیلی مهم است كه تنها بیاید، خیلی مهم است، آدمی كه با كسان دیگر می‌خواهد برود با یك حال و هوای دیگر می‌رود، من با این چندتا آمدم، ولی آدمی كه تنها می‌خواهد برود وقتی كه می‌نشیند تنهاست، وقتی كه دارد حرف می‌زند تنهاست، حواسش دیگر این طرف و آن طرف نیست، حواسش دیگر به مسائل و این ها نیست، فقط به شخص است وقتی كه با چند نفر است حواسش به این هایی كه با او آمدند هم هست، این جا دوتا از دوستان من هستند! این جا هم دوتا هستند چهارتا! لذا به طور كلی دأب همه بر این است كه وقتی جایی می‌روند چند نفری بروند، می‌خواهند دیدن بروند چند نفری بروند، می‌خواهند فرض كنید كسی بیاید منزلشان چند نفر را صدا می‌كنند بیایند، كه آن كسی كه می‌آید این ها هم یك چندتا داشته باشند! این ها دكور است آقا، این ها همه دكور است اگر ما به این روایت پیغمبر صلی‌اللَه‌علیه‌وآله عمل می‌كردیم وضعمان غیر از این می‌شد" ان الملائکه تلعن رجلًا یمشی و خلفه خصف النعال".

 این ها تمام مسائلی است كه انسان را از خودش در می‌آورد، از خودش بیرون می‌آورد آن وقتی ما می‌توانیم به درد خودمان برسیم كه در خودمان باشیم ما همه‌اش از خودمان بیرونیم و به این طرف و آن طرف نگاه می‌كنیم همه‌اش به خصوصیات و اوضاع داریم نگاه می‌كنیم هیچ در خودمان نیستیم یك ساعت اگر در خودمان باشیم كارمان درآمده! یك ساعت اگر در خود باشیم این تفکر ساعی خیرٌ من عباده سبعین سنه مال همین است، یك ساعتی كه انسان در خودش باشد، ما همه چیز را در خودمان جا دادیم غیر از خودمان را، همه حشو و زوائد و لوازم را، این ها لوازم است دیگر.

 در این جا مرحوم آخوند می‌فرمایند: كه این آقا هم می‌گوید مركبات خارجیه كه بسیطند چه طور شما دارید از آن جنس و فصل انتزاع می‌كنید؟ ما بسیط هستیم ما مركب نیستیم حقیقت ما حقیقت بسیط و ربطییه است، هی آمدیم داریم برای خودمان حشو و زوائد و جنس و فصل درست می‌كنیم داریم برای خودمان تركیب ایجاد می‌كنیم بابا این حقیقت بسیط را به بساطت خودش باید باقی گذاشت و آن بساطت را دست نزد، ولی ما می‌بینیم مگر چه طور می‌شود كه یك شیئی بسیط باشد؟ و بنابراین نمی‌شود حالا هم كه بسیط نیستیم می‌آییم برای خودمان لوازمی ایجاد می‌كنیم كه حكم جنس و فصل دارد جنس و فصل نیست ولی در واقع حكم جنس و فصل را پیدا می‌كند، این ها مسائلی است كه انسان باید متوجه بشود.

 ایشان هم می‌فرمایند در این جا ما به لوازم می‌پردازیم فرض كنید همان جنبه رؤیت خود شیء می‌شود جنسش كه لازم است آن قابضیتش بر حسب مراتب می‌شود فصلش، خب این جنبه صرف لونیت حالت جنس را به او می‌دهیم در واقع جنس نیست ما یك امر مبهمی را به عنوان جنس مدنظر قرار می‌دهیم و بعد آن قابضیت و مراتبی كه در این قضیه دارد، ما آن مرتبه‌ها را به عنوان ماهیت و این ها به عنوان خود فصل موردنظر قرار می‌دهیم و حكم به این ماهیت می‌كنیم.

 البته مرحوم آخوند در این جا نظر دارند چه طور این كه قبلا اگر نظرتان باشد در بحث بسائط در آن جا صحبت شد كه جنس و فصل در بحث بسائط چه طور است، منتهی چون این اشكال در این جا مطرح شد و از نظر عدم ترجیح نتوانسته ایشان بیاید و جنس و فصلی را برای این ماهیات بسیطه تدوین كند از این نظر دوباره این بحث را در این جا مطرح كردند.

 تلمیذ: می‌توانیم بگوییم كسی جرمی مرتكب شده در حال و شرائطی و انقطاع حاصل شود، كیفر آن برداشته شود؟ كیفر قانوناً برای بازدارندگی است طرف هم تبدل حال پیدا كرده

 استاد: ما یك چنین مواردی را در تاریخ دیده‌ایم، این مساله یك مساله‌ای است كه جهات مختلفی را اقتضا می‌كند یك جهت این است كه آیا آن مساله كیفرِ جرم، فقط به خود همان خصوصیت شخص در ظرف جرم برمی‌گردد یا به عنوان یك جریان طبیعی و اقتضای واقعی مساله، مثلا فرض كنید كه در مورد مساله زنا ما دیدیم كه این مساله در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام اتفاق افتاده كه در صورت توبه با یك نوع اغماض روبرو بوده، ولی در قضیه‌ای مثل قتل نفس این مساله نبوده، مگر این كه حلالیت ورّاث و متولیان قصاص و دیه و اینها را داشته باشد نسبت به خصوصیت خود آن جرم و آن كیفر گرچه ظرفی تحقق پیدا می‌كند و آیا حتی توبه هم رفع آن كیفر را می‌كند یا نه؟

 ممكن است فرض كنید توبه باشد ولی یك اثری در تكوین، بخصوص نسبت به خون یك چنین مساله‌ای هست كه یك اثری را این باقی می‌گذارد و گرچه واقعا این توبه كرده ولی آن طرف گیرش می‌اندازد و حتی در بعضی از موارد دیده شده كه گرچه مثلا افراد صرف‌نظر كردند ولی این به یك طریقی بالاخره به قتل رسیده، از بالا افتاده پایین كه جنبه عادی نداشته، آن چه را كه ما می‌توانیم در این مساله بگوییم بله یك چنین مطلبی است ولی تشخیصش فقط با كسی است كه اشراف داشته باشد.

 تلمیذ: می‌شود بین مسائلی از قبیل زنا و لواط و مسائل شخصی كه بیشتر جنبه شهوانی دارند با مسائلی مثل سرقت، قتل نفس و ضرب و شتم كه جنبه عمومی دارد یك جوری تفكیك كنیم؟

 استاد: ببینید قانون، قاعده برای اجرای حكم در صورت افشاء آن جرم در این جور موارد آمده، لذا در وهله اول به طور كلی آن شخص متصدی نباید بگذارد این مساله به مقام افشا برسد، مثلا فرض كنید كه حتی اگر یك سرقتی شده به یك نحوی آن پول را به آن شخص بدهد مثلا یك مواردی اتفاق افتاده حتی خود من در تاریخ دیده‌ام كه مثلا شخصی آمده خدمت امام علیه‌السلام وگفته من دكان‌دار بودم و من از خریدارها سرقت می‌كردم و الان اگر بخواهم بروم به آن شخص بگویم، مسئلة آبرویم است می‌گویند تو آدم دزدی بودی و اگر شخصی پول را بخواهد بدهد می‌گوید پول را برای چه می‌خواهی به من بدهی؟ بگویی كه من از تو دزدی می‌كردم، حضرت می‌فرمایند به یك نحوی برو این پول را در دخلش بگذار، این نشان می‌دهد كه دو جهت در این جا باید همراه با هم باشد، در این كه این پول را باید برگرداند شكی نیست كه این باید برگردد و هیچ كاریش هم نمی‌شود كرد و در این هم هیچ شكی نیست دوم این كه اگر این بیاید بگوید من سرقت كردم آبروی این در خطر است و به لحاظ آن آبروی جمعی كه اولا یك شخصی نسبت به یك فرد مؤمنی بدبینی پیدا می‌كند می‌گوید این از من دزدی می‌كرده این خودش خیلی بد است یعنی ذهنش نسبت به یك فرد مُلَوّث و مغشوش می‌شود، این خودش خیلی برای انسان بد است یكی از گناهان بسیار بزرگی كه دامن انسان را می‌گیرد این كه اگر انسان یك گناهی را انجام بدهد نسبت به شخص دیگر علاوه بر این كه ضرر اول متوجه خود اوست به واسطه آن گناه ضرر مهم‌تر این است كه حالتی را كه در طرف ا یجاد می‌شود به واسطه گناه آن از ذهن بیرون نمی‌رود.

 لذا برای من می‌آمدند دفترچه می‌آوردند فلان كس راجع به شما این حرف را زد می‌گفتم دست نزن اصلا می‌گفتم اسم هم نیاورید گفته كه گفته برای ما خیلی‌ها حرف می‌زنند اصلا گفتم دفترچه را هم باز نكنید مثلا آن شخص آمده گفته من مطالبی را كه علیه شما در فلان جا گفتند نوشتم گفتم همه را آتش بزن اصلا نمی‌خواهم باز كنی گفت این همه زحمت كشیدم گفتم بی‌خود كردی برای چی؟ گفتند كه گفتند! من الان نسبت به فلان آقا ذهنیتی دارم حالا گیرم ایشان به من هزارتا تهمت هم بزند خب بزند آن بین خودش و بین خدا می‌زند من چرا آن ذهنیت صاف خودم را خراب كنم؟! هردفعه كه نگاهش می‌كنم سرم را بیاندازم پایین چون دیگر فاش شده، قضیه دیگر فاش شده خب این را باید چه كار كرد؟

 این جاست كه همیشه مرحوم آقا می‌فرمودند اگر غیبت كسی را كردی نروید دیگر به او بگویید كه من غیبتت را كردم اگر به گوشش برسد آن یك مطلب دیگر است آن باید برود با كرام‌الكاتبین تكلیف خودش را روشن كند ولی تا وقتی به گوشش نرسیده به او نگوئید.

 یك شخصی می‌آید به شما می‌گوید من در یك مجلسی بودم یك نفر داشت غیبت شما را می‌كرد یا به شما تهمت می‌زد نگویید كی بود چون همین‌كه بگویید كی بود؟ كار تمام شد یعنی یك حالتی در نفس شما نسبت به او پیدا می‌شود و این خیلی مساله مهمی است این چیزی است كه ما اصلا لحاظ نمی‌كنیم آن حالا غیبت كرده و تهمت زده خودش و خدای خودش می‌داند باید برود درست كند ولی این طرف قضیه یك ذهنی را كه نسبت به یكی پاك است، خراب شده این دیگر تا آخر عمر درست نمی‌شود شما بزنید یك چشم را دربیاورید دیگر درآورده‌اید.

 اتفاقا یك قضیه‌ای چندی پیش برای ما اتفاق افتاد نسبت به یك بنده‌خدایی یك جریانی بود، مدتی بعد یك بنده‌خدایی می‌آمد و خیلی اظهار تأسف می‌كرد مثلا این شخص یك چنین حرفهایی را زده بعد خود او می‌گفت، وقتی كه آن طور بود آن جور بود حالا كه این طور شده مثلا این طور، من از دو جهت یك دفعه خیلی ناراحت شدم یكی این كه چرا باید یك چنین حرفهایی باشد یكی این كه این چیزها در من نیست وقتی در من نیست برای چی باید یك چنین چیزی پیدا بشود كه افراد به گناه بیفتند؟ وقتی من این كار را نكردم خب حالا بیایند بگویند تو كردی خب این خودش گناه است حرام است ما خیال می‌كنیم فقط شراب و زنا حرام است بقیه‌اش حلال است. دوم اینكه یك حالتی در من پیدا شد عجب پس این هم از كسی كه آدم توقعی ندارد، یعنی موردی بود كه اصلا هیچ توقعی نیست حالا آدم از یك كسی توقعی دارد مساله‌ای نیست گفتم شما چرا این حرف را به من زدی؟! این اگر به من زده نمی‌شد بعدا هم قضیه صلح و صفا می‌شد هم صلح و صفا می‌شد هم به گوش من نمی‌رسید و هم ذهنیتی در من پیدا نمی‌شد! این بهتر بود یا این كه الان كه می‌خواهد صلح و صفا بشود با این خاطره صلح و صفا می‌شود؟! آن وقت ببینید آدم كه دیگر نمی‌تواند از ذهن خودش صاف كند بله اگر یك قدرت داشته باشیم كه آن را دِلیت كنیم (مثل كامپیوتر) خوب است، خدا به انسان یك قدرتی بدهد كه آدم بتواند.

 لذا می‌گویند خیلی مواظب زبانتان باشید، برای این است خیلی مواظب حرف زدن باشید برای این است كه وقتی مطلب به گوش او می‌رسد دیگر توی این ذهن ثبت شد. من اعتقادم این است از اصل آن گناهی كه خود آن شخص می‌كند بدتر است لذا فرمودند: غیبت ـ خیلی عجیب است این نكات نكات عرفانی و توحیدی مساله است ـ خود غیبت هرچی گناه داشته باشد افشا او هزاربرابر بیشتر است این برای این است حالا غیبت را كردی و بدگویی رفیقت را كردی ولی آن كه می‌رود و این را افشا می‌كند حالا این یك غلطی كرده و گناهی كرده غیبتی كرده بسیار خوب حالا تهمت زده بالاتر از غیبت دیگر تو چرا داری می‌روی به او می‌گویی كه در فلان مجلس بودیم دیدیدم راجع به شما دارند این را می‌گویند خب شما دیگر نگو، تو نگه دار بعد هم آن توبه می‌كند به گوش این هم كه نرسیده او هم توبه می‌كند.

 لذا وظیفه‌ای ما در این جا همان وظیفه‌ای است كه این شخص كه دارد انجام می‌دهد، همان است یعنی فرض كنید من كه الان یك غیبتی از یك رفیقم نسبت به فرد دیگر می‌شنوم، من باید خودم را جای آن شخص غیبت‌كننده بگذارم چه طور این الان دارد كار حرام انجام می‌دهد من هم بخواهم این را فاش كنم مثل همین هستم، فرض كنم نشنیده‌ام! اصلا نشنیده‌ام! بطور كلی اصلا به هیچ وجه نشنیده‌ام. و این یك مساله‌ای است كه ما این را در طی سالیان سال تجربه كردیم همین الان هم همین طور است. الان مثلا من بعضی از جاها می‌روم حتی نسبت به ارحام یك مطلبی را راجع به یك كسی مطرح می‌كند خب من هم می‌توانم آن را كه شنیدم بگویم و آتش را بالاتر ببرم، همین طوری می‌شنوم و نگاه می‌كنم خب می‌توانم مطلبی كه راجع به این گفته من هم بگویم ولی همین طوری ساكت نگاه می‌كنم اصلا خودم را به آن راه می‌زنم هیچی نشنیدم بعد وقتی كه آن حرف می‌زند شروع می‌كنم به توجیه كردن حالا شاید منظورش این بوده هی كم‌كم آن اشتعال و آن حرارت می‌خوابد و بعدا هم خودش می‌گوید آره شاید من اشتباه كردم حالا من می‌دانم این الان دارد درست می‌گویم من بیایم آنچه را هم كه من می‌دانم بگذارم رویش خب تو این را گفتی و این را هم بشنو طرف دیگر به طاق می‌چسبد.

 لذا مرحوم آقا می‌فرمودند كه من راضی نیستم كسی غیبت من را بكند و بیاید به من بگوید، ایشان این را می‌فرمودند یعنی اگر كسی غیبت من را كرد و بیایید به من بگویید من راضی نیستم، این مال این قضیه است چون دیگر از بین نمی‌رود حالا بر فرض صد دفعه هم بگوید غلط كردم برود صد دفعه در حرم نماز توبه بخواند این دیگر از بین نمی‌رود این كه در آن نفس قرار گرفته، گرفته دیگر.

 چقدر واقعا این دستورات اسلام دستورات عجیبی است یعنی چقدر این دستورات زنده كننده و حیات بخش است حالا آقایان دیگر را نگاه كنید: باید بروید راضی‌اش كنید! چه می‌فهمد؟ می‌گوید غیبت را كردی باید بروی راضی‌اش كنی! چی را راضی كنی؟ بدتر هزارتا قضیه پیش می‌آید این ها را كسانی می‌فهمند كه به آن روح حقیقت قضیه دست پیدا كرده باشند خدا ستارالعیوب است می‌خواهد بنده‌اش هم ستارالعیوب باشد باید همان انعكاس پیدا كند.

 آن وقت این مساله دائر مدار این است آن كسی كه مثلا شما ببینید راجع به خود زنا می‌گویند حد نیست ولی اگر چهارنفر دیدند آن هم دیدن چی؟ دیدنی كه حضرت عالی كه اطلاع دارید این كسی كه بیاید این جوری زنا بكند حتما رفته روی تپه یا فرض كنید بالای مناره آمده خب كسی بیاید چهارنفر جمع شوند نگاه كن بیا قشنگ معاینه كن اولا به او می‌گویند تو غلط كردی یك چنین چیزی را تماشا كردی! كی گفته تو بروی و نگاه‌كنی؟ یك كتك را تو بخور كه آمدی یك چنین چیزی را تماشا كردی و كار حرام كردی حالا این چه طوری بوده این كه می‌گویند اگر طرف در را باز كند و برود تو می‌گویند غلط كردی حالا این چه طوری بوده؟ آمده این وسط مدرسه فیضه و محل درس اخلاق و خارج و نمی‌دانم از این حرفها والا غیر از این تصور نمی‌شود كه چهار نفر دیده باشند! این نشان می‌دهد كه اصلا بنای اسلام بر اخفاء است اصلا بنا بر سرپوش گذاشتن و اخفاء این مساله است آن كسی كه آمده یك چنین كاری كرده به نحوی كه چهار نفر بییند او مستحق مجازات است. و این هم با این كیفیت یعنی اسلام می‌گوید این را اگر حدّ نزنید دیگر جامعه می‌شود جنگل، این آدمی كه چهارنفر دیده‌اند زنا كرده، این اگر كتك نخورده می‌شود قانون جنگل! یعنی در این حدّ، حد اضطرار مساله است. لذا باز وقتی می‌آیند شهادت می‌دهند چه طوری بوده نه اشتباه نكردی؟ از خواب بیدار نشدی؟ چشمت را مالیدی؟ هزار جور چیز می‌كند تا این كه این مساله قبحش از بین نرود به خصوص در این قضایایی كه جنبه نفسانی دارد. واقعا این ها جنبه نفسانی دارد اصلا چی می‌فهمد؟ مثلا در همان سفر برای خود من خیلی عجیب و خیلی جالب بود در كیفیت ریشه‌یابی احكام خیلی تأثیر عجیبی داشت. برای من در همین سفری كه ما داشتیم و مشاهده می‌كردیم وضع مردم را خصوصیات مردم را فرهنگ مردم را خیلی مهم بود یعنی آن چیزهایی را كه ما از بزرگان شنیده بودیم یا با تجربیات خودمان به آن رسیدیم این ها همه حالت تثبیت‌شدن و حك‌شدن در (نفس) بود كه اصلا وقتی شما نگاه می‌كردید یك دختر چهارده یا پانزده ساله چه می‌فهمد؟ آن پسره هم هفده یا هیجده ساله است شما توقع دارید این را حدش بزنید؟ این اصلا تمام در حال و هوای این كه اصلا به او می‌گویند جلو را نگه دار به خاطر این كه اوضاع بَلبَشو نشود كه مثلا بهم نریزد! قانون دیگر قانون جنگل نشود و همین مساله هم هست ولی خب واقعش هم قضیه این است تا این كه مثلا یكی بیاید بزرگ شود عاقل بشود سنی از او بگذرد تجربه‌ای پیدا كند، شما آن حكمی را كه مربوط به زناست نسبت به یك بچه شانزده ساله كه تازه از مراهقیت پایش را گذاشته در احتلام و بلوغ با آن مرد پنجاه شصت ساله یكی می‌دانید؟ این هم باید همان هشتاد ضربه شلاق را بخورد؟ این چندتا در گوشش می‌زنند و می‌گویند برو ولی او را می‌گیرند تق و توق پدرسوخته تو یك عمری ازت گذشته، حالا دنبال چی افتادی؟ مسخره‌بازی درآوردی فلان كردی یعنی اصلا ما نمی‌توانیم تصور كنیم آخر این احكام از جانب حكیم الاطلاق بیاید.

 شما واقعا وقتی كه در این قضیه مساله بلوغ (حالا این را هم انشاءاللَه اگر خدا بخواهد آن نوروز را كه شروع كردیم كه وعده می‌دادیم این ها فعلا مقدمه است راجع به بلوغ هم خیلی مساله مهمی است كه باید به آن بپردازیم) نگاه كنید یك دختر دوازده ساله سه سال هم از بلوغش گذشته ده یازده دوازده ساله، كارهایش را ببینید این اگر شب نخوابد اگر به بابا بگوید شب برای من بستنی نگیری من نمازم را نمی‌خوانم و بابا هم نیاورد و این هم قهر كند و برود بخوابد و بعد هم در خواب فوت كند خدا عقابش می‌كند؟ واقعا یك بچه‌ای كه نماز را مترتب بر بستنی و پفك و چیپس بكند، آخر این كه نماز را به اندازه چیپس قبول دارد اگر نماز نخواند سه سال هم از بلوغش گذشته این عقاب دارد؟ اصلا عقل شما می‌تواند درك كند؟ عقل شما با این قوانین كه چهارمرتبه آمده پیش امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراف به زنا كرده، گفته برو پی كارت (آن زن سی یا چهل ساله) چهار مرتبه آمده اقرار به زنا كرده گفته بلندشو برو داری هذیان می‌گویی خواب دیدی نمی‌فهمی آن را رد می‌كند اما این بچه دوازده ساله كه می‌گوید اگر پفك نگیری من نماز نمی‌خوانم و نماز نمی‌خواند این عقاب دارد؟ این مسخره نیست؟ اصلا مسخره است یا نه؟ آن هم عقاب عقابی كه مترتب این اصلا تكلیف نمی‌فهمد چیست، تكلیف را با یك عروسك می‌گوید عروسك را برایم بیاورید هزارتا نماز نمی‌خوانم عروسك را می‌خواهم بچه هم كه می‌گوید ماشین می‌خواهم. آن وقت بعضی می گویند چون زن از نه سالگی تكلیف می‌شود پس بنابراین مقام زن نزدیك تر است و زودتر به خدا می‌رسد! چرا ما یك حرف هایی بزنیم تا مردم شش یا هفت ساله به ما بخندند؟! مگر مجبوریم؟ جداً دارم می‌گویم! این درد من است آخر ما مجبوریم حرفی بزنیم كه مردم به ما بخندند؟! آخر شما كه می‌آیید زن را بر مرد ترجیح می‌دهید، به خاطر این كه نه ساله تكلیف می‌شود، شما خودتان خنده‌تان نمی‌گیرد؟ خودتان متوجه هستید كه چه می‌گویید؟ آخر چه استدلالی دارید می‌كنید؟ سر چه كسی را داریم شیره می‌مالیم؟ درست بیاییم حرف بزنیم آخر صحیح نیست این طور احكام خدارا به بازی گرفتن و بعد هم آمدند گفتند پس این مقامش بالاتر است این حرفها یعنی چه؟ این چسباندن ماست به دروازه است اینها چه ارتباطی با هم دیگر دارند؟ و این قضیه مساله‌ای است كه در همه جوانب باید ملاحظه بشود این قضیه خیلی خیلی مهم است.

 الان مقدمه‌ای كه دارم راجع به مساله نوروز می‌نویسم بحث روی این مساله است كه انسان باید تكالیف را از كسی اخذ كند كه او به روح این تكلیف وارد است، از او باید انسان احكام و فتوا و تكالیف را بگیرد. آن كسی كه به روح تكالیف و احكام وارد است، آن شخص مورد اعتماد و وثوق است تا آن كسی كه كتاب را باز می‌كند دوتا فرمول از این طرف و آن طرف جور می‌كند و یك چیزی درمی‌آورد و می‌گوید این ها فقط جنبه مقدمی دارد.

 به خاطر این كه وارد شدن در این مباحث نیاز به یك چنین چیزهائی دارد ولی آن بحثش در ارتداد در اسلام است (البته در آن اجتهاد وتقلید هم خواهد آمد آن تخصصی‌ترش در اجتهاد و تقلید است ولی در ارتداد در اسلام جنبه كلی‌تر را دارد) دیگر خدا توفیق داده ما مشغول این ها شدیم الحمدلله كارمان روی روال افتاده است.

 تلمیذ: رساله ای در درایه است كه آنجا می خوانیم در نوروز ... وكشتی نوح بر گل نشست و ...

 استاد: اصلا در آن روز خدا به خدایی رسید چرا بالاترش را نگوییم در روز نوروز خدا خدا شد و وجود خدا وجود نوروز است

 تلمیذ: ایشان اشكال علمی خیلی خوبی كرده اند كه این روایت ساقط است دلیلش این كه در این روز مبعث بود و در این روز عید غدیر بود.

 استاد: بله من همین را عرض كردم گفتم باید چند ماه فاصله بیفتد هرسال ده روز بخواهد باشد باید چندماه زودتر باشد نباید عیدغدیر در این جا باشد باید مثلا بعد اتفاق بیفتد، بله من به رفقا هم گفتم چیزهایی هم آوردند برای من كه خود من تعجب كردم چیزهای جالبی است وقتی قرار بر انكار باشد انكار است یك شخصی است بنام سید رضی‌الدین قزوینی كه از علمای قزوین بوده در عهد صفویه ایشان درباره نوروز آمده كتاب نوشته خیلی كتاب متقنی هم نوشته البته قرار است برای من بیاورند در مقابل ایشان عده زیادی آمدند ردّ نوشتند خیلی عجیب است كه این آمده یك چیزهایی واهی، همیشه همین بوده یعنی همیشه همین معركه بین جهل و علم و بین حق و باطل و بین نفس همیشه بوده. آن دكانش كساد شده آمده شروع كرده رد كردن آن بنده خدا آمده و آن چه دیده ضمیمه نوشته این اخیرا خیلی احساس می‌كنم كه تبلیغات زیاد شده بله خیلی برای این قضیه چسباندن نوروز هم در داخل هم در خارج این دارد خیلی زیاد می‌شود و به نظر می‌رسد كه خلاصه الان وقتش است. من هم اول تصورم این بود كه حدود پنجاه یا شصت صحفه بعد كه جوانب را نگاه كردم دیدم این سیصد چهارصد صحفه [می شود]

 تلمیذ: معیار احكام در علن از شرائط عواقب كیفری است در خفا هم كفایت می‌كند؟

 استاد: نه باید این در علن باشد تا این كه ببینند (وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)[[1]](#footnote-1) باید ببینند اگر خفا باشد كه فایده ندارد. این كه می‌گویند اعدام در ملاء عام باشد به خاطر این است كه آن افراد تماشا كنند ببینند سرنوشتان چی است و این غلط است كه می گویند حقوق بشر و اینها هم جا بزنند و دار نزنند، نه همه اینها باید باشد هر یك داری كه زده می‌شود چه مقدار از جرائم از بین می‌رود، دار نزنند نه، مخفیانه بروند جنازه را بدهند نه كسی بفهمد، این گونه كسی نمی‌فهمد. این كه اسلام می‌گوید در علن خب اسلام می‌فهمد این چه قرمساقی است كه می‌گوید در علن اعدام كن كه بفهمند تو هم فردا همین هستی سرنوشت تو هم همین است.

 تلمیذ: قطع كردن دست با بی حس كردن صحیح نیست؟

 استاد: نه، من یك چیزی می‌خواندم، طرف رفته دنبال یكی، دختره، او را نخواسته بعد رفته اسید پاشیده به چشمش و چشمش را كور كرده حالا می‌گویند بگیر و بخشش چی را ببخش؟ باید قصاص كند هركاری برایش كردند درست نشد كور شد وتا اسپانیا هم رفتند وآخرش خب واقعا یك عمل وحشیانه‌ای كه زندگی یك نفر را بر باد داد دختر به آن قشنگی و موقعیتِ فلان، تبدیل شده بود به چه وضعی، چه چیزهای واقعا در جامعه انجام می‌شود و این به نظر فقط مساله كور كردن چشم نیست اصلا خیلی مسائل دیگر برآن مترتب است از هستی ساقط كردنش هست اصلا مسائلی كه برآن مترتب است دیگر كسی این دختر را نمی‌گیرد یعنی بابای آن طرف را باید دربیاورند فقط كوركردن نیست ما خیال می‌كنیم جنگل است؟ هر كس هرغلطی دلش می‌خواهد می‌كند؟ مملكت باید حساب و كتاب داشته باشد باید قانون داشته باشد ولی حساب و كتاب مال همه نه فقط بعضی، همه باید حساب و كتاب پس بدهند.

1. سورة ٢٤ النور ذيل آيه ٢ [↑](#footnote-ref-1)